



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از آن که در مقام اول، به مفهوم شناسی غنا پرداختیم و در مقام دوم، به بررسی ادله حرمت غنا، از آیات و روایات پرداخته شد، به تنبیهاتی رسیدیم که ذیل مبحث حرمت غنا است. اولین تنبیه، قول مرحوم فیض کاشانی و مرحوم سبزواری بود که منکر حرمت غنا، علی الإطلاق بودند. دو تفسیر از کلام این دو بزرگوار، ذکر کردیم و گفتیم که به دو نحو می شود فرمایش ایشان را توجیه کرد. توجیهی که در کلمات حضرت امام آمده است و یا توجیه دیگری که بعضی مانند مرحوم خوئی آورده بودند. بعد هم به ادله ای پرداختیم که بر اساس آن می شود قول به تفصیل اقامه نمود و این که غنا مطلقاً حرام نیست. اولین دلیل این بود که اطلاقی در مسئله نیست که جواب دادیم. دلیل دیگر این بود که ادله انصراف دارد که این را هم جواب دادیم. دلیل سوم، روایت معتبره ابوبصیر بود که در باب پانزدهم از ابواب ما یُکتَسَبُ به، به عنوان حدیث سوم وارد شده بود و در نهایت گفتیم که دلالت روایت مقبول نیست. دو، سه روایت می شود برای این مسئله اقامه کرد که یکی، دو مورد از آن را خود مرحوم فیض مطرح کرده اند و بعضی دیگر را هم دیگران به دفاع از ایشان مطرح کرده اند بنابراین، این سه دلیل، عدم اطلاق، انصراف و روایت ابوبصیر بود.

دلیل چهارم: روایت دوم ابوبصیر

الف: بررسی دلالتی روایت

دلیل چهارم، روایت علی بن جعفر هست که روایت پنجم این باب هست. روایت این طور است: عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن عبدالله بن الحسن عن علی بن جعفر عن اخیه قال سألته عن الغناء هل یصلح فی الفطر و الأضحی و الفرح قال «لا بأس به ما لم یعص به»^۱. البته به مناسبت بحث استثنائات هم مجدداً به این روایت برخواییم گشت منتهی، در اینجا از این حیث، به عنوان چهارمین دلیل و دومین روایت استدلال شده است به این که غنا، بما هو هو حرام نیست. برای این که سؤال می کند که آیا غنا در فطر و اضحی و شادمانی و سرور جایز هست یا نیست و حضرت فرمودند که مانعی ندارد؛ تا وقتی که با آن، عصیانی انجام نشود. گویا حضرت می خواهند بفرمایند

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۲۲.



که ذات غنا مشکلی ندارد منتهی، اگر وسیله عصیان شد؛ یعنی غیر از غنا، عصیان دیگری بود، اشکال دارد. از این روایت استفاده می‌شود که غنای بما هو محرم نیست؛ بلکه غنای ما یُعصَ به محرم است. این استدلال چهارمی است که مرحوم فیض در آن، به روایت علی بن جعفر استناد کرده‌اند. در بررسی این روایت، دو بحث سندی و دلالی داریم. ببینیم که به لحاظ سند، این روایت اعتبار دارد یا خیر. از نظر دلالی هم باید دید که آیا، این استدلال مرحوم فیض، قابل قبول است یا قابل قبول نیست.

بررسی اعتبار سندی روایت

اما از حیث سند، این روایت دو سند دارد. یک سند در قُرب الإسناد است و یک سندش هم در کتاب علی بن جعفر آمده است. سند قُرب الاسناد، سند تامی نیست؛ برای این که این طور است که عبدالله بن جعفر در قُرب الاسناد از عبدالله بن حسن نقل کرده است و آن از علی بن جعفر. این عبدالله بن حسن نوه علی بن جعفر است منتهی، راجع به عبدالله بن حسن بن علی بن جعفر که واسطه‌ای می‌خورد، این عبدالله بن حسن که نوه مرحوم علی بن جعفر هست، توثیقی ندارد؛ بلکه روایاتی در نوع قدح هم در درباره‌اش وارد شده است و در روایاتی آمده است که گویا ادعاهایی می‌کرده است که شایسته یا در شأنش نبوده است. در هر حال، اقلش این است که توثیقی ندارد. اگر که نگوییم، بعضی از قدح‌ها درباره او ثابت شده است، لا اقل توثیقی ندارد و لذا سند اول این روایت که در قُرب الاسناد هست، سند تامی نیست.

بررسی نسخه‌های مختلف روایت

البته نسخه‌ای که از قُرب الاسناد وجود دارد، اصلش قابل قبول است منتهی، بعد از این که خود عبدالله بن جعفر که نویسنده قُرب الاسناد است، از روایت دیگر نقل می‌کند، اعتبار آن روایت باید ثابت شود. در اینجا، عبدالله بن جعفر که صاحب قُرب الاسناد هست، از عبدالله بن حسن نقل می‌کند که او توثیق ندارد. این عبارت بود از سند اول این روایت که غیر قابل توثیق است. سند دوم روایت، در خود کتاب علی بن جعفر آمده است که سند کتاب علی بن جعفر، سند معتبری است. کلّ سیصد، چهارصد سؤال و جوابی که با امام کاظم (ع) دارد، با یک سند معتبری نقل شده است و لذا، سند دومی که در اینجا دارد که و رواه علی بن جعفر فی کتابه، سند دوم روایت است که این سند، اعتبار دارد. مرحوم صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر نقل می‌کند و این سند دوم اعتبار دارد. البته نسخه‌های این‌ها متفاوت



است که بعد متعرض خواهیم شد. در سند اول، دارد که لا بأس به ما یُعَصَّ به، ولی در سند دوم که سند معتبر است، آمده است که ما لم یُعَمَّر به که این لم یُعَمَّر به در نسخه اصلی اش، ما لم یُزَمَر به است که می گوید، مادامی که لا یُزَمَر به؛ یعنی این صدا را در نی و آلات و موسیقی نخوانند، اشکالی ندارد. زَمَر یا مزمار همان نی است که با آن نواخته می شود آن وقت می گوید، مادامی که این صدا در نی نواخته نشود، مانعی ندارد. لم یُؤمَر به، مفهومی ندارد. لم یزمر به است که در نسخه های فعلی علی بن جعفر هم همین است. این بحث در روایت، به لحاظ سندی است و لذا گرچه یکی از سندها معتبر نیست؛ اما سند دیگر آن معتبر است.

بررسی اعتبار دلالتی روایت

اما بحث دلالتی در روایت، گفتیم که دو نسخه در اینجا آمده است. نسخه اول، ما یُعَصَّ به است و نسخه دوم، ما لم یُزَمَر به است. البته ما لم یُؤمَر هم هست که خیلی بعید است که درست باشد و خیلی معنایی ندارد. درواقع، می شود گفت، روایت دارای سه نسخه است که نسخه معتبرش، همان لم یُزمر به است که در سند دوم آمده است. بعبارة آخری، گفتیم که روایت دارای سه نسخه است که از آن میان، نسخه لم یُؤمر به معتبر نیست و نسخه ای که از اعتبار بیشتری برخوردار است، نسخه دوم؛ یعنی ما لم یُزمر به است. با هر یک از این دو نسخه می شود استدلال کرد. اگر ما لم یُعَصَّ به باشد، معلوم می شود که اصل غنا اشکالی ندارد منتهی، مادامی که همراه با معصیت دیگر نباشد. پس طبق این معنا، معلوم می شود حرمت غنا از ناحیه خودش، بما هوَ هوَ نیست؛ بلکه حرمت، ناشی از عصیان دیگری است که ضمیمه به آن می شود. اگر نسخه، لم یُزمر باشد، باز هم همین طور است و می فرماید که مانعی ندارد؛ مادامی که غنا بما هو هو باشد و همراه با آلات موسیقی نشود. چون خود آلات، حکم دیگری دارد که ادله ای بر حرمتش وجود دارد؛ یعنی بدون آلات، اشکالی ندارد. اصل قصه یک داستان است که علی بن جعفر از امام کاظم نقل می کند منتهی، یک سند، سند قرب الاسناد است که عبدالله بن حسن نقل می کند. سند دوم سند، علی بن جعفر است که غیر از آن است و سند معتبری است منتهی، سند اول که نسخه اش در قرب الاسناد است، ما لم یُعَصَّ به است و در سند دوم که معتبر است، ما لم یُؤمر یا ما لم یزمر است و دو نسخه دارد که ظاهرش این است که لم یُزمر است و تناسب با موضوع و بحث دارد و لم یُؤمر، معنای معقولی برایش قابل تصور نیست. حکم و مصادیق آیات را باید در جای دیگری بحث کنیم؛ اما آنچه اینجا هست، همان نی است که به صورت همزه بالای واو نوشته می شود. از نظر دلالتی، هر یک از این دو نسخه؛ یعنی چه لم یُعَصَّ و چه لم یُزمر باشد، قابل استدلال است.



جواب به استدلال فیض از روایت

اولاً:

جوابی که از این استدلال می‌شود داد، این است که اولاً: این سؤال مخصوص مطلق غنا نیست؛ بلکه سؤال، مربوط به غنای در اعیاد و در سرور و مواقع خاص است و نه مطلق غنا. درواقع، این جزء مستثنیات غنا قرار می‌گیرد و در حالت‌های استثنائی، حضرت فرموده‌اند که ما لم یعص به یا ما لم یزمر، مانعی ندارد؛ اما وقتی در حالت استثناء و شرایط خاص نباشد، روایت در آن صورت ساکت است. این طور نیست که سَأَلْتُهُ عَنِ الْغِنَاءِ، باشد و بعد هم حضرت بفرماید که لا بأس به ما لم یزمر به یا ما لم یعص به. اگر سَأَلْتُهُ عَنِ الْغِنَاءِ به طور مطلق بود، آن وقت می‌شد به آن استدلال کرد؛ اما در اینجا دارد که سَأَلْتُهُ عَنِ الْغِنَاءِ هَلْ يَصْلَحُ فِي الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى وَالْفَرَجِ و در شرایط جشن و سرور، حضرت می‌فرماید که «لَا بَأْسَ بِهِ مَا لَمْ يُعْصَ بِهِ». درواقع، می‌خواهند بگویند که غنای در این اوضاع و احوال، مانعی ندارد؛ مگر این که ضامم دیگری داشته باشد. این روایت، اشعار به حرمت غنای بما هو هو ندارد که حرام نیست؛ بلکه می‌فرماید که غنای در این شرایط؛ چون از مستثنیات است، اشکالی ندارد؛ مگر این که به انضمام آلات یا به انضمام اختلاط نساء و رجال باشد. بحث در مورد مطلق غنا نیست؛ بلکه بحث درباره شرایط خاص است که حضرت می‌فرماید، اگر به چیزهای دیگری ضمیمه نشود، مانعی ندارد. این اولاً که به نظر می‌آید روایت، مربوط به مستثنیات است و نه غنای بما هو هو غنا.

ثانیاً:

جواب دوم، این است که بر فرض این که کسی بگوید، مطلق است و درست است که روایت، در مورد فطر و اضحی آمده است؛ ولی با بقیه ایام و موارد فرقی نمی‌کند و می‌شود از روایت استشعار کرد که مراد عدم اشکال در مطلق غنا و غنای بما هو هو است؛ مگر این که در آن، تزمیر یا عصیان دیگری وجود داشته باشد.

ثالثاً:

جواب این فرض هم آن است که در این صورت، روایت، با آن همه روایات و آیات مطلقه چندین گانه‌ای که دلالت بر حرمت غنا به صورت مطلق داشت، تعارض پیدا می‌کند. در این صورت، قبل از تساقط، باید سراغ مرجحات برویم. حال، اگر کسی مثل حضرت امام و دیگرانی، مرجح را شهرت بگیرد، شهرت که بالاتر از شهرت فتوایی است،



در اینجا وجود دارد؛ بلکه اجماع بر حرمت غنا داریم. پس اولین مرجح طبق نظر مثل حضرت امام، شهرت است و شهرت آن‌ها را مقدم می‌داند که حرام است. اگر از نظر امام بگذریم و نظر دیگران را عرض کنیم که اولین مرجح را مخالفت و موافقت کتاب می‌دانند، آیات به‌طور ضمنی، دلالت بر مسئله؛ یعنی حرمت غنا می‌کرد. ادله ناهیه، موافق کتاب است و این، مخالف کتاب است. اگر هم بگوییم که در کتاب، خود آیات، دلالتی نداشت؛ بلکه دلالت حرمت آیات به‌واسطه روایات می‌فهمیدیم، باز هم در اینجا، ترجیح نهی وجود دارد. البته اگر بگوییم، در صورتی که آیات خودش دلالت نداشته باشد و به ضمیمه روایات دلالت کند، دور پیش می‌آید و چنانچه بر طبق این نظر، این مرجح را قبول نکنیم، نوبت به مرجح موافقت عامه و مخالفت عامه می‌رسد و معلوم است که عامه، غالباً اشکالی در غنا نمی‌کنند. کلام ما در اینجا، در مقام مرجحات دلالتی است. در مرجحات سندی، بعضی می‌گویند که کثرت روایت در یک طرف، مقدم است و البته خیلی‌ها هم معتقد به آن، نیستند؛ ولی این مطلب هم در این مقام، نکته‌ای است؛ از این جهت که این‌ها یکی، دو روایت است، در حالی که روایات ناهیه زیاد است. حال، هر یک از این چند مرجح را که بپذیریم، ترجیح با روایات ناهیه است. پس به این شکل، جواب اول ما از روایت علی بن جعفر این است که این روایت، مربوط به استثنائاتی از قبیل، عید فطر و اضحی است و نه مطلق. جواب دوم، این است که بفرض این که روایت و سؤال از امام، شامل همه موارد غنا است که حرام نیست و حداکثرش این است که بگوییم امام می‌فرماید، غنا به‌طور کلی و بما هو حرام نیست، باز هم حرمت غنا دچار تزلزل نمی‌شود؛ چون این روایت و برداشت از آن، معارض با همه روایاتی است که قبلاً عنوان داشتیم. حال سؤال پیش می‌آید که کدام مقدم است؟ در اینجا چند راه وجود دارد. راه اول، این است که کسی بگوید، کثرت روایات، فرض حلیت غنا را موهون می‌کند. راه دوم، این است که تعارض می‌کند و باید، مرجحات دلالتی بیاوریم که شهرت است و شهرت، با روایات ناهیه است. حال، اگر کسی شهرت را نپذیرد، می‌گوییم که اولین مرجح، موافقت کتاب است، در این صورت، ادله ناهیه، موافق کتاب است. حال اگر کسی در اینجا اشکال کند که ادله آیاتی که دلالت بر حرمت می‌کرد، خودش به‌تنهایی دال بر حرمت نداشت و به کمک روایات این اقتضاء را داشت و بر این اساس، نمی‌توانیم بگوییم که موافقت کتاب، مرجح است، بنا بر این که در تعادل و تراجیح بگوییم که این نوع موافقت مرجح نیست، در این صورت، نوبت به سومین مرجح می‌رسد که مخالفت عامه است و روایات ناهیه در این مقام، مخالف عامه است و حلیت غنا، موافق عامه است و لذا در هر حال، این روایت، یا دلالت نمی‌کند و فقط استثناء دارد، آن هم در شرایط ویژه و آن استثناء، قائلین هم دارد. اگر هم کسی



بگوید، دلالت بر جواز مطلق غنا می‌کند، در این صورت، تعارض می‌شود و هر راهی که ما در تعارض برویم نهایتاً، به نفع روایات ناهیه تمام می‌شود و هیچ راهی که به نفع این روایت، در برابر انبوه روایات باشد، وجود ندارد. اگر کسی بگوید که درست است که در سؤال از امام، ایام خاصی ذکر شده است؛ اما نوع جواب امام طوری است که گویا، غنا بما هوَ هوَ مطلقاً جایز نیست، اگر این هم باشد، باز جواب این است که عرض کردیم (جواب اول ما همین بود). این جواب دومی که در اینجا عرض کردیم، نسبت به روایات اول هم قابل استناد است. در روایات اول هم ما گفتیم که دلالت نمی‌کند؛ ولی اگر دلالت بر جواز غنا کند، معارض می‌شود و الکلام، الکلام. همه این دلایل، به نفع روایات ناهیه و محرمه می‌شود. این دومی روایت و چهارمین دلیل بود.

دلیل پنجم: روایت سوم ابوبصیر

الف: بررسی و توضیح متن روایت

دلیل پنجم که سومین روایت می‌شود، روایت اول همین باب پانزدهم است. این که ما اول، روایت سوم، بعد روایت پنجم و الان روایت یکم را می‌گوییم و به ترتیب نیامدیم، برای این است که هر یک از این روایات به ترتیب، اقوی از دیگری بود. روایت اول باب پانزدهم، عبارت است از: مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ كَسْبِ الْمُغْنِيَّاتِ فَقَالَ «الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ حَرَامٌ وَالَّتِي تَدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (لقمان/۶)».^۲ ابوبصیر می‌گوید، از اباعبدالله سؤال کردم، عن کسب المغنیات، حضرت فرمود: «الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ حَرَامٌ»؛ آن مغنیه‌هایی که مردها بر آن‌ها وارد می‌شوند حرام است. «وَالَّتِي تَدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ»، اما آنچه در عروسی‌ها خوانده می‌شود، مانعی ندارد. «وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (لقمان/۶)». این پنجمین دلیل برای مرحوم فیض و سبزواری و کسانی است که قائل به عدم حرمت غنای بما هوَ هوَ هستند. استدلالشان هم این است که حضرت می‌فرماید، آن غنائی که مرد بر زن وارد می‌شود و در آن اختلاط اجانب وجود دارد، حرام است و اما آنچه در عروسی‌ها است، مانعی ندارد و این مصداق «مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ» است. پس مفهوم این روایت آن است که غنائی که

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۲۱.



در آن، مرد بر زن وارد نشود و اختلاطی در آن نباشد، مانعی ندارد. این روایت، چنین مفهومی دارد. این هم دلیل پنجم که سومین روایت است. دلیل اول عدم اطلاق بود. دلیل دوم انصراف بود. از دلیل سوم، دلایل روایی شروع شد که دلیل سوم، روایت ابوبصیر بود که روایت سوم بود. دلیل چهارم، روایت علی بن جعفر بود و دلیل پنجم هم روایت اول است که روایت ابوبصیر است. البته بعضی احتمال داده‌اند که چون همه این‌ها، روایت ابوبصیر از امام صادق (ص) است، روایت اول، سوم و پنجم، تنها در عبارت متفاوت هستند؛ ولی درواقع، همه آن‌ها یکی هستند. در این دلیل پنجم که سومین روایت هم است، ما بحث سندی و دلالتی داریم؛

بررسی اعتبار سندی روایت

بررسی سه نظریه در ارتباط با شخصیت علی بن ابی حمزه بطائنی

اما بحث سندی این روایت، مشکل دارد؛ برای این‌که در این روایت، علی بن ابی حمزه بطائنی قرار گرفته است که داستان این شخص را قبلاً بارها بحث نموده‌ایم. گفتیم که در مورد علی بن ابی حمزه بطائنی، سه نظر وجود دارد. نظر اول، این است که علی بن ابی حمزه بطائنی، علی‌رغم فساد عقیده‌اش، به روایاتش می‌شود اعتماد کرد. نظر دوم، آن است که مطلقاً نمی‌شود به روایاتش اعتماد کرد؛ چون فساد داشت که دیگر وثوقی به او نیست. رازش هم این است که علی بن ابی حمزه، علاوه بر این‌که عقیده باطلی داشت، اموال امام کاظم (ع) را تصرف کرد و آدم بی‌تقوای عملی بود که در عمل هم نمی‌شد به او اعتماد کرد. دروغ می‌گفت و اموال بیت‌المال را بدون إذن امام، تصرف کرد و مبتلای به اموری بود که در او عدم صداقت و دروغ‌گویی و خیانت در اموال و امثال امثالهم بود. نظر سوم، تفصیل است که می‌گفتند، روایاتی که در دوره قبل از واقفی شدن، از او نقل شده است، معتبر به حساب بیاید و آنچه بعد از آن دوره باشد، دیگر معتبر نیست؛ چون علی بن حمزه بطائنی، از جمله افرادی مانند، شلمغانی، قندی و سه، چهار نفر دیگر از نزدیکان و اصحاب مهم امام کاظم (ع) بود که در ادامه، مبتلای به فساد شدند و با شهادت امام، قائل به وقف شدند و دیگر، به امامت امام رضا (ع) قائل نشدند. این هم وجه سوم در مورد این شخصیت بود که این وجه را قبلاً هم گفته بودیم. حال، اگر بتوانیم جایی احراز کنیم که این روایت را در دوره قبل از وقفش، نقل کرده است، می‌توان به این روایت اعتماد و بر اساس آن دلیل اقامه نمود؛ اما احراز این مطلب، مشکل است و به‌سادگی نمی‌شود احراز نمود که این راوی بعدی که روایت را نقل می‌کند، چه وقت این روایت را از او نقل می‌کند؛ چون همه روایاتش، یا به



امام صادق (ع) و یا به امام کاظم (ع) برمی گردد. در این سلسله سند، روایات امام صادق، امام باقر و امام کاظم علیهم السلام است؛ ولی این که راوی چه موقع این روایات را نقل کرده است، معلوم نمی شود و لذا ما قائل به این هستیم که نظر سوم، به لحاظ تئوری درست است؛ یعنی روایاتی که در دوره سلامت نقل می کند، معتبر است؛ ولی در دوره بعد از شهادت امام کاظم (ع)، وضع غیر معتبری دارد منتهی، این به لحاظ کبروی است؛ اما از لحاظ صغروی، تشخیص این که چه وقت این روایات را برای روات بعدی نقل کرده است، علی الأصول میسر نیست و لذا چون مشتبّه می شود، نمی شود اعتماد کرد. اشکال: ما به این همه روات اهل سنت و زیدیه، اعتماد می کنیم، حال چطور به این افراد اعتماد نمی شود؟ جواب این است که این چند نفر، مبتلای به فساد عملی بودند؛ یعنی دروغ می بستند و در اموال خیانت می کردند؛ یعنی احوالی داشته اند که وثوق به آن ها را مورد خدشه قرار می دهد. آن هایی که نظر اول را داده اند، بر اساس همین اشکال، می گویند که فساد عقیده، مخل به وثاقت این ها نیست منتهی، نظر دوم یا نظر سوم در اینجا وجود دارد، مستند به این است که صرف فساد عقیده، مستند ما نیست؛ بلکه احوالاتی که این ها پیدا کرده اند و در دنده مقابله با امام رضا (ع) و جریان تشیع افتادند، موجب عدم اعتماد به این افراد است. البته همین طور هم است. به عنوان مثال، کسی که سنی آرام و معتدلی است که بنای بر مخالفت نداشته است و به طور طبیعی چیزی می کند، یک شکل است؛ ولی این که کسی در مقام معارضه برآید، نمی شود به او اعتماد کرد. این سه نظر است که نتیجه نظر سوم و دوم، یکی می شود؛ چون در تشخیص مصداقی و این که راوی، چه وقت این روایت را نقل می کند، معمولاً میسر نیست و لذا به علی بن ابی حمزه بطائنی و روایاتش، نمی توان اعتماد داشت و از این جهت، این روایت غیر معتبر می شود. بعدش هم که فقط، ابوبصیر است و جای تبدیل سند و این ها نیست؛ در نتیجه، این روایت به لحاظ سندی، غیر معتبر می شود.

بررسی اعتبار دلّالی روایت

اما از نظر دلّالی، استدلال به آن را عرض کردیم. چون وقتی سؤال از کسب مغنیات می کند، حضرت می فرماید: «الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ وَالَّتِي تُدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ». استدلال کرده اند که این عبارت، این نشان می دهد که صرف غنای بما هو هو حرام نیست. دو جواب به این استدلال شده است.



الف: جواب اول، به استدلال مرحوم فیض از این روایت

جواب اول، آن است که بگوییم، بعید نیست که این روایت و روایت قبل، هر دو، مربوط به عروسی‌ها است و تنها خوانندگی در عروسی است که مستثنی شده است و حرام نیست. امام می‌فرماید که اگر همراه با چیز دیگری نباشد، اشکال ندارد پس، مطلق نیست که بخواهد بگوید، مطلق غنا حرام نیست؛ بلکه غنای در عروسی است که حرام نیست؛ مگر این‌که همراه با اختلاط اجانب و امثالهم باشد که در این صورت آن هم حرام می‌شود. این یک جواب است که نظیر جواب اول، روایت علی بن جعفر می‌شود.

مناقشه در جواب اول

این جواب، البته در آن روایت علی بن جعفر، جواب درستی بود؛ اما معلوم نیست که در اینجا هم جواب درستی باشد. علتش این است که در اینجا، عبارت، «الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ» را دارد که این، مطلق است و شامل عروسی و غیر عروسی می‌شود و بعد می‌فرماید، «وَالَّتِي تُدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِبَاسٍ» و آن جمله اول، مربوط به عروسی‌ها نیست که بگوییم، کل این بحث پرسش و پاسخ، مربوط به عروسی است و امام می‌فرماید، غنای بما هو حرام نیست؛ چون استثناء است و مطلق نیست؛ اما اینجا، این‌طور نیست؛ بلکه «الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ»، چه در عروسی و چه در غیر عروسی، مطلق است؛ یعنی مطلق غنا، مادامی‌که رجال در آن نباشند حلال است؛ اما آن‌وقت که «يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ» باشد، حرام است. البته به‌عنوان مصداق، می‌فرماید که در عروسی‌ها مانعی ندارد؛ البته اگر همراه با چیزی نباشد. این جواب اول است که اگر کسی بخواهد بگوید که این روایت، فقط مربوط به عروسی‌ها است و جواب بدهد به این‌که پس، جواب برای مطلق غنا نمی‌شود، فیه مناقشه.

ب: جواب دوم، به استدلال مرحوم فیض از این روایت

جواب دومی که می‌شود از این روایت داد، این است که این روایت، نسبت به همه غناها اطلاق ندارد؛ برای این‌که امام، در جواب کسب مغنیات، دو صورت را ذکر کرده است. اول، غنائی هست که همراه با اختلاط اجانب است و حضرت می‌فرماید، حرام است. صورت دوم هم، عروسی‌ها است که می‌فرماید، حرام نیست؛ اما غنائی که در عروسی نیست و در آن، مردها با زن‌ها اختلاط ندارند، حکمش چیست؟ جواب امام، نسبت به این سؤال، مسکوت است. امام، فقط دو صورت را جواب داده‌اند و اثبات شیء هم که نفی ما عدا، نمی‌کند. می‌فرماید، آنچه زن و مرد در آن



اختلاط دارند، حرام است و حرمت این، به خاطر دو حرمت مؤکدی است که امام فرموده‌اند. می‌فرمایند، در عروسی‌ها اشکال ندارد؛ اما غنائی که در عروسی نیست و اختلاط هم در آن نیست، نسبت به حرمت و عدم حرمت آن، جوابی نداده‌اند. این هم جواب دوم است.

مناقشه در جواب دوم:

ممکن است کسی در این جواب، این‌طور مناقشه کند که درست است که در اینجا، ادات مفهومی وجود ندارد؛ (به این شکل که سؤال آن شخص، از کسب مغنیات به‌طور کلی است؛ یعنی زن‌هایی که آوازه‌خوان هستند و امام که می‌فرماید، «الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ»، معنایش این است که همین حرام است غیر از این حرام نیست و درست است که اثبات شیء، نفی ما ادا نمی‌کند؛ یعنی وقتی می‌گوید، اکرم العالم، معنایش این نیست که غیر عالم را اکرام نکن و مفهوم ندارد؛) اما نوع پرسش و پاسخ، ممکن است به روایت مفهوم دهد. توضیح این‌که آن شخص، سؤال از مطلق کسب مغنیات می‌کند و امام جواب می‌دهد که «الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ»؛ آنچه اختلاط در آن است حرام است و گویا می‌خواهد بفرماید که غیر از این، حرام نیست. ممکن است که کسی، این‌طور مناقشه‌ای کند که در آن، ولو ادات مفهوم نیست؛ ولی در اینجا، شرایطی است که مفهوم پیدا می‌کند. این هم مناقشه در این جواب است؛ گرچه که از وجود و عدم وجود، چندان نمی‌شود اطمینان حاصل کرد. در هر حال، به نظر می‌آید که در بعد دلالتی روایت، می‌توان گفت که هیچ‌کدام از جواب اول و دوم، پاسخ‌های تامی نیست و این روایت، نسبت به دو روایت دیگر، ظهور بیشتری در تأیید فرمایش مرحوم فیض دارد و از این جهت، چندان دست مرحوم فیض، خالی نیست.

ج: جواب سوم، به استدلال مرحوم فیض از این روایت

اما در عین حال، اگر بپذیریم که این جواب اول و دوم، چندان تام نیست و اشکال سندی روایت را هم نادیده بگیریم، به جواب سوم می‌رسیم که آن، عبارت از تعارض است. به عبارتی، فرض بگیریم که سند این روایت درست است و دو جواب اول و دوم هم معتبر نیست و بگوییم که این روایت، ظهور در این دارد که غنای بما هو هو حرام نیست و غنا وقتی حرام است که همراه با اختلاط باشد؛ که این کلام، حداکثر انفعال از طرف ما است. حال، اگر این را بگوییم، به تعارض می‌رسیم. تعارض که شود، الکلام، الکلام؛ یعنی هیچ‌وقت نمی‌شود به این یک روایت، مقابل آن همه روایات، تمسک کرد؛ به جهت این‌که به هر کدام از مرجحات، از قبیل شهرت، موافقت کتاب و موافقت



عامه که مراجعه کنیم، می‌بینیم که حرمت غنا، اطلاق دارد و اعتبار، با عمده روایات است و نه این روایت یا دو، سه روایت محل بحث.

جمع‌بندی

این هم سه روایت که به‌اضافه دلیل اول، پنج دلیل برای مرحوم فیض می‌شد. روایت دیگری هم بود که یادداشت نکرده‌ام و دلالت ضعیف و سند اضعف از این‌ها و البته جواب واضحی داشت و مربوط به بحث خواندن قرآن بود. این مجموعه پنج یا شش دلیل است. عمده بحث، سه روایتی است که در اینجا آمده است و دو روایت از این‌ها که سندش معتبر بود، از نظر دلالت، کاملاً قابل‌خدشه بود و این یکی که کمی دلالتش قوی‌تر بود، سندش مخدوش بود. همه این‌ها، بر فرض این‌که سند و دلالتش تمام باشد، با عموم روایات در این باب، تعارض پیدا می‌کند که در تعارض هم، مقدم عموم روایات هستند. به این ترتیب، نمی‌توان به این‌ها اعتماد نمود؛ گرچه، مستنداتی برای مرحوم فیض وجود داشت که آن مستندات، در حدی نبود که قابل‌اعتماد باشد و در برابر انبوه روایات و اخبار که آیات نیز بر آن تطبیق داده شده بود، مقاومت کند. لذا همه این‌ها، کنار رفته و همان نظر مشهور که غنا، بما هوَ امر محرمی است، با قطع نظر از محرمات، سر جای خودش محفوظ می‌ماند. بحث بعدی راجع به استثنائات غنا است که یکی از آن‌ها، همین عروسی است. پنج، شش مورد، مستثنیات دارد که از فردا شروع می‌کنیم.